

بودائیان و یهودیان در ایران عصر ایلخانی "تلاش برای دگرگونی و ایجاد تفوق فرهنگی مغولان"

دکتر مسعود مرادی

استادیار تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

غلبه عنصر مغول در ایران سبب گردید تا اقلینهای قومی و مذهبی فرصت ظهور پیدا کرده و در امور جاری کشور به مناصب و مشاغل مهمی دست یابند. بودائیان که در شرق ایران و در مجاورت با هندوستان حضور داشتند، از وجود پیروانی در میان مغولان بیشترین سود را جسته و در رواج ادب و مناسک خویش تلاش کردند. علاوه بر آنان یهودیان نیز موفقیت ویژه‌ای یافته و با توجه به اینکه اغلب آنان در کار طبابت و تجارت بودند مناصب مهم دیوانی نیز به دست آوردند. بدین ترتیب ایران ایلخانی، در برهه‌ای از زمان، با حضور گسترده کارگزاران بودایی و یهودی روبرو گردید که تنها با تلاش خاندانهای دیوانی مسلمان و همت ایلخانانی چون احمد و غازان، موفق به استقرار مجدد مسلمین در مشاغل دولتی گردید.

مقدمه

پدید آمدن حکومت‌هایی چون صفاریان، سامانیان، دیلمیان، علویان طبرستان و بسیاری از حکومت‌های کوچک محلی، همه نشانگر روح آزاد یخواه ایرانی بود که سیطره نژادپرستانه و غیر

اسلامی اعراب را نفی می‌کرد. اما پس از سیطرهٔ ترکان این اوضاع دگرگون شد و برخی خاندانهای حکومتگر در اختیار ترکان قرار گرفته و به صورت آلت دستی در جهت امیال کشورگشایانهٔ آنان درآمدند.

تضعیف بنیهٔ اقتصادی و نظامی کشور در دوره حکومت ترکان، راه را برای تهاجم اقوام مغول که سایه به سایه ترکان را تعقیب می‌کردند، هموار نمود و ایرانیان که قرن‌ها زیر سلطه مهاجمان قرار گرفته بودند، در مقابل این اقوام مهاجم شکست خوردند و قریب چهل سال کشور تحت سیطرهٔ خانهای مغول مستقر در قره قروم اداره می‌شد. از این زمان به بعد ایران در معرض تهاجم فرهنگها و مذاهب خارجی قرار گرفت. سالهای اولیه استقرار مغولان، با منع انجام مراسم اسلامی همراه بود و خاندانهای دیوانسالار، مورد بی‌مهری مغولان قرار گرفتند و از آنجایی که خانان مغول مذهبی چون شمنی و بودایی وسیعی داشتند، به تقویت این مذاهب اقدم کردند. چگونگی برخورد با بودائیان و یهودیان و نتایج حاصله از آن در این مقاله آمده است و تلاش شده تا گوشه‌ای از تاریخ ایران عصر مغول روشن گردد.

الف - بودائیان در ایران عصر ایلخاقان

۱ - بودائیان اردوی اصلی مغول

وجود جاده ابریشم در ترکستان شرقی و امتداد آن از خراسان به سوی غرب ایران و از آنجا به سوی روم شرقی و اروپا، سبب گردید تا در مسیر این جاده، اندیشه‌ها و عقاید مختلف جابجا شده و از طریق همین جاده بودائیان موفق به تبلیغات گسترده در شرق ایران شوند.

نخستین دولتی که در گسترش افکار بودایی در شرق ایران و آسیای مرکزی نقش داشت، دولت کوشانیان بود.^(۱) در پرتو این دولت، مسافران و زائران بودایی همیشه بین چین و هند و ترکستان در رفت و آمد بودند. این دولت به وسیله اقوام میاطله از بین رفت. اقوام جدید علیه بودائیان دست به کشتار زدند و در شهر قندهار (ارض اقدس بودائیان) معابد آنان را ویران کردند.

این اقوام بعد از انحلال و فروپاشی در سال ۵۶۵ م به سمت غرب گریختند و از آنان به عنوان آوار یاد می‌شود.

در قرن شش و هفت، مغولستان به تصرف اقوام توکیوهای شرقی، که مبلغ مذهب بودایی بودند، درآمد. گزارش‌های زایر چینی بودایی "هیوآن تسانگ" (۶۴۴ و ۶۲۹ ه. ق) حاکی است که در شهرهای تورذن، قراشهر، کوچا، آق سو، توگماگ، تالاس، تاشکند، سمرقند، پامیر، کاشغر، یارکند، ختن، شان - شان و توتن هوانگ مذهب بودا فراگیر شده بود.

از سال ۷۴۴ م اویغوریان جای اقوام توکیوی شرقی را گرفتند و قرابلغاسون را مرکز خود قرار دادند؛ این شهر به اردو بالغ (شهر دربار) مشهور است و اقوام ساکن در آن نیز آیین بودایی داشتند. در قرن دهم ختائیان مغول نژاد و اندکی بعد، در قرن ۱۱ و ۱۲ قبایل جورچات بر این سرزمینها غالب شدند که همه از دین بودا پیروی می‌کردند. با وجود این، اقوام مغول که از حاکمیت‌های مختلف شانه خالی می‌کردند، به آیین شمنی معتقد باقی ماندند و فقط اندکی از این مردم به آیین بودا گرویدند. اما این به معنی بی‌اهمیتی بودائیسیم در میان اقوام مغول نیست؛ بلکه بر عکس، آن عده که به آیین بودا گرویده بودند، قشر باسواد آنان را تشکیل می‌دادند و نقش روشنفکران جامعه مغولی را بازی کردند. زمانی که چنگیز خان امپراتوری خود را بنیاد نهاد، روحانیون بودایی در حضور او با روحانیون مغولی شمن، در عقاید خود به بحث می‌پرداختند. اگرچه آنها نتوانستند چنگیز را به عقاید خود مؤمن کنند؛ اما توانستند از طریق سازمان روحانی خود، سازمان اداری مغول را در اختیار تنها باسوادان مغول، که بودائی بودند، قرار دهند و بخش‌هایی که به رهبانان بودایی و کارمندان دیوانی تعلق داشت، از این جماعت بودند.

پس از تصرف بخشی از خاک چین توسط چنگیز، تعداد زیادی از لاما‌های تبتی وارد دستگاه دیوانی وی شدند؛ این رسوخ در عهد اوگتای قاآن نیز ادامه یافت. از زمان همین خان بود که رقابتهایی بین مسلمانان و بودائیان بر سر به دست گرفتن وزرت مغولان در چین صورت گرفت؛ چنانکه یکی از رهبانان بودایی تلاش در تشویق اوگتای در قتل مسلمانان داشت. (۲)

منگوقاآن از سال ۱۲۵۲-۱۲۵۱ م. عده‌ای از بودائیان را وارد دربار خود کرد. در سال ۱۲۵۶، او شورای عالی بودایی را در دربارش مستقر ساخت و بودائیان مجاز بودند در تمام امپراتوری مغول بتخانه بسازند و مجسمه‌های بودا را در آن قرار دهند. منگو به روبروکی گفته بود که تمام مذاهب، مانند پنج‌انگشت یک دست می‌باشند. آیین بوداکف دست است و سایر مذاهب انگشت‌های متصل بر آن هستند.^(۳) وی با وجود داشتن همسری مسیحی خود به آیین بوداگروید. در دوران قویلی‌قاآن، بودایی‌گری بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت؛ چنانکه وی تبت را به بودائیان سپرد و بودائیان به پاس توجهات این خاقان، به وی لقب «قوتوقو»؛ یعنی «ندسی-خدایی» یا «چکراوارتن»؛ یعنی فرمانروای کره ارض دادند. در نتیجه حمایت قویلی‌ای از آیین بودایی، بر رونق و اعتبار راهبان این مذهب افزوده شد تا جایی که در اواخر عهد او در چین، بیش از دویست هزار راهب بودایی وجود داشت.^(۴)

همچنین انتخاب پکن به عنوان پایتخت امپراتوری سبب گردید که بسیاری از شاهزادگان مغولی به آیین بودا بگروند و در نتیجه، راهبان و بخشیان بودایی از آزادی عمل در سر تا سر قلمرو امپراتوری برخوردار شدند؛ تا جایی که در شهرهای ایران نیز ساختن معابد و بتخانه‌ها آغاز شد و تعدادی از مبلغان و زایران بودایی عازم ایران شدند.

۲- بودائیان در خدمت ایلخانان

تفاوت عمده ایران با سایر سرزمینهایی که مغولان در اختیار گرفته بودند، سابقه تمدنی طولانی و مذهب اسلام بوده است. اسلام به عنوان رکن اساسی حکومت همواره باقی مانده بود و تمامی دولتهایی که از آغاز اسلام تا اولین مهاجم مغولان بر ایران حکم می‌راندند از قوانین شرعی آن اطاعت می‌کردند و همچنین تمام سلاطین خود را موظف به دفاع از آن می‌دانستند. اما سایر سرزمینها چنین ویژگی نداشتند و از ادیان مختلف پیروی می‌کردند و بعضی از آنان سابقه تمدنی چندان درخشانی از خود باقی نگذاشته بودند. به همین سبب، اهمیت تشکیل

سلسله ایلخانی در تاریخ ایران بسیار زیاد است. اگر آنان موفق به جدا کردن ایران از گذشته مذهبی اش می شدند، حکومت آنان ضمانت بقا پیدا می کرد؛ ولی چنانچه این کار به خوبی صورت نمی گرفت هر لحظه بیم شورش می رفت. راه دیگری که برای مغول پیش رو بود، توجه به اسلام و گرایش به آن بود که در آن صورت از اهداف اصلی مغول دور می شدند و از اردوی اصلی مغول که اکنون مرکز خود را در پکن دایر کرده بود، جدا می گردیدند. بنابراین طبیعی به نظر می رسد که اولین ایلخانان ایران از شیوه های متعدد در هدم اسلام استفاده کنند.

۳- بوداییان در ایران

بوداییان شرق ایران همواره تحت تأثیر دو مرکز عمده بودایی؛ یعنی چین و هند قرار داشتند. از این روزاثران بودایی همواره در شهرهای شرقی ایران به سیر و سیاحت می پرداختند. همچنین وجود دروازه های موسوم به نوبهار در شهرهای بلخ، مرو، سمرقند و بخارا نشانگر رواج این مذهب در شهرهای مذکور بوده است. حکومت ایلخانان با هولاکو آغاز شد و در ادامه اهداف خانهای پکن قرار داشت؛ اما بتدریج از آن فاصله گرفت و تا جایی پیش رفت که از غازان به بعد، رنگ و جلای یک حکومت کاملاً ایرانی و مسلمان را به خود گرفت. (بحث در چون و چرایی این روند مورد نظر ما نیست) سؤال در این است که در میان خانهای مغولی موقعیت اقلیت بودایی چه بود؟ و چه رابطه ای بین آنان با خانها و یا برعکس وجود داشت؟ اهدافی که دنبال می کردند و میزان حصول به این اهداف چه بود؟

اولین ایلخان؛ یعنی هلاکو بودایی بود و به شیوه های عبادی این دین عمل می کرد و به ترویج آن نیز علاقمند بود؛ معذالک او زدن عیسوی داشت و از پیروان مسیح در تخریب قلعه های اسماعیلیان و فتح بغداد و انهدام دولت عباسی استفاده بسیار کرد. هلاکو بسیاری از بخشیان بودایی را به خدمت گرفت و با آنان در امور حکومتی مشورت می کرد. او دستور داد تا در شهرهای مختلف ایران از جمله مراغه، تبریز و خوی در آذربایجان، که مقر حکومتش بود،

بتکده‌های بودایی بسازند.^(۵) او حتی از آنان در امور لشکری و یا مناصب دیوانی استفاده می‌کرد؛ چنانکه فردی به نام توکال‌بخشی را به شحنگی قلعه حلب فرستاد.^(۶) منابع مختلف این عصر حکایت از تصدی خدمات دولتی توسط افراد بودایی دارد که از اویغور و چین و تبت به ایران می‌آمدند. زائران بودایی در تمامی امپراتوری ایلخانان از پرداخت مالیاتها، عوارض راه معاف بودند و از بسیاری خدمات دیگر استفاده می‌کردند. معابدی که در ایران نساخته شد، توسط بسیاری از همین زائران به تصاویر بودا و سایر نقاشیهای مربوط به این دین منقوش شده بود. از سوی دیگر بسیاری از راهبان بودایی که از حمایت هلاکو برخوردار بودند، او را یک بودایی معتقد می‌دانستند. اگرچه منابع تاریخی عصر او سعی دارند زیاد به این مسأله نپردازند؛ اما در قرن بعد، برخی از منابع بر بودایی بودن او صحه می‌گذارند.^(۷) نتیجه حمایت این ایلخان از بودائیان سبب شد که در اکثر شهرهای ایران معاابد بودایی ساخته شود و زمانی که احمد، ایلخان مسلمان شده مغول، دستور تخریب این معاابد را می‌دهد، منابع از وجود آن در تمام شهرها خبر می‌دهند.

دومین ایلخان ایران؛ یعنی آباقا نیز مذهب بودا داشت و در عصر او نیز معاابد زیادی ساخته شد. همچنین بخشیان بودایی تازه‌ای از چین و تبت و کشمیر به ایران آمدند.^(۸) سومین ایلخان؛ یعنی احمد که مسلمان شده بود، دستور داد تا معاابد بودایی را ویران کنند و بسیاری از بخشیان و پیروان این مذهب را تحت تعقیب و آزر قرار دهند.

عمر کوتاه سلطنت احمد به او مجال نداد که تمام معاابد بودایی را ویران کند. معتقدان به این مذهب در سپاه مغول و همچنین در دستگاه دیوانی مغول راه را برای پیروزی ارغون هموار کردند. ارغون که خودش به مذهب بودا اعتقاد داشت، وزیر بودایی به نام امیر بوتاجنکسانگ برای خود انتخاب کرد. منابع ایرانی از وی به عنوان سالک طریق کفر و عصیان^(۹) یاد می‌کنند و این کلمات به کسانی اطلاق می‌شده است که مذهب بودایی داشتند. ارغون از بودائیان برای اداره کشور استفاده زیاد کرد و بسیاری از آنان را در دستگاه دیوانی و اداری کشور وارد نمود.

رشیدالدین درباره وی می‌نویسد: «ارغون خان بغایت معتقد بخشیان و طریقه ایشان بود و همواره آن طایفه را تربیت و تقویت می‌فرمود. از جانب هند بخشی آمد و دعوی عمر دراز می‌کرد، از وی پرسید که به چه طریق عمر بخشیان آنجا دراز می‌گردد؟ گفت بدارویی مخصوص»^(۱۰) آنچه برای ایلخان مغول باور اینگونه سخنان را هموار می‌کرد، در واقع همان اعتقاد بودایی و حسن نیت او نسبت به بخشیان بود.

رشیدالدین و سایر منابع ذکر می‌کنند که او در آخر به قلعه تبریز چله‌ای برآورد و در آن مدت به غیر از اردو قیا و قوجان و سعدالدوله، هیچ آفریده دیگر را نزد او راه نبود، الا بخشیان را که شبانه‌روزی ملازم می‌بودند و به بحث معتقدات مشغول^(۱۱).

اما آنچه نباید اتفاق می‌افتاد واقع شد و راه برای طولانی شدن عمر ایلخان هموار نگشت. بعد از پایان چله، عازم ازان شد و در اثر رژیم غذایی که طی این ایام در پیش گرفته بود، مریض گردید. طبیبان از یک سو و بخشیان از دیگر سو، در صدد معالجه وی برآمدند؛ با تمام این مسایل ارغون از بیماری نجات نیافت و مرد. مرگ وی برای بودائیان و یهودیان ضایعه‌ای محسوب می‌شد. مغولان مرگ او را به جادوی زنی به نام طوغانجوق خاتون نسبت دادند و از این رو او را به همراه زنان دیگر بعد از شکنجه در آب انداختند.^(۱۲)

قبل از آنک غازان- مهمترین ایلخان پس از هلاکو- قدرت را به دست گیرد، بودائیان همچنان در صدد گسترش افکار خود بودند. دربار مغولان برای آنان همه امکانات را فراهم کرده بود؛ تا جایی که بسیاری از شاهزادگان را به دایگان بودایی می‌سپردند. غازان نیز به این دایه‌ها سپرده شده بود تا به رسم و آداب مذهب بودایی تربیت یابد. رشیدالدین که مورد توجه غازان بود، است، این داستان را بدین‌گونه بیان می‌کند: «غازان را به دایه‌ای بنام مغالچین سپردند، در سه سالگی او را به والده حسن دادند و ارغون ده نوکر را پیش او بگذاشت. بعد آباقا او را به بارق بخشی ختایی سپرد تا او را تربیت (بودایی) کند. ارغون با یجو بخشی، پدر امیر تارمداز (طرمناز) و توکالتی، مادرش را به ترتیب غازان سفارش نمود و بفرمود با سالجوق بهم به ییلاق دماوند

روند تا خط نیکو کنند. (۱۳) همان نویسنده در ادامه می‌گوید: «و غازان چون در اوائل سن طفولیت نزد جد بزرگوار خویش آباقاخان می‌بود و اما مایل به راه و شیوهٔ بخشیان و معتقد معتقدات ایشان. و را به یک دو بخشی بزرگ سپرد و فرمود تا در تعلیم و تحریض او بر اقتباس مراسم طریقه ایشان مبالغت تمام نمایند و ایشان همواره ملازم می‌بودند و دائماً بر ترغیب و تحریض او در آن معتقدات مداومت می‌نمودند. در خوشان خراسان به جهت غلو در آن شیوه، بتخانه‌هایی عالی ساخت و ادای واجبات ایشان بر وجهی می‌کرد که تمامت بخشیان و راهیان از آن شاید: ریاضات و مشقات متعجب ماندند.» (۱۴)

کاشانی نیز می‌نویسد که او در جوانی به بتان و اصنام تمکین می‌کرد. (۱۵) منابع عصر مغول تلاش درند تا اسلام آوردن غازان را با دلیل و منطق بحثهایی که در آن زمان واقع می‌شد، توجیه کنند. (رشیدالدین، کاشانی و نظری تقریباً مانند هم سخن می‌گویند) اما آیا واقع امر چنین بود؟ کمی باید آن را با تردید نگریست و این امر را با توجه به شرایط سیاسی آن روز تفسیر کرد. با اسلام آوردن غازان حکم داده شد که در تبریز و بغداد و دیگر بلاد سلام، تمامیت معابد بخشیان و بتخانه‌ها و کلیساها و کنشت‌ها را خراب کنند و مغول نیز اسلام آرند و معابد به مساجد تبدیل شود. (۱۶)

طبق دستور غازان بودائیان می‌بایست نلیاً مسلمان شوند وگرنه به سرزمین خویش بازگردند. پس از غازان در ایران معابدی از بودائیان بر جای نماند و تقریباً هیچ کس از آنان در ایران مسکن نگزید.

در نهایت بودائیان به عنوان یک اقلیت نومی و دینی، از آزادی مذاهب عصر مغول و حمایت گستردهٔ یلخانان ایران و همچنین قآن چین، همواره برخوردار بودند تا اولاً بتوانند میان عناصر قومی و مذهبی دیگر تعادل و توازن سیاسی و مذهبی به نفع مغول ایجاد کنند و به عنوان عامل وحدت اقوام مغول مورد بهره‌مندی قرار گیرند و ثانیاً بتوانند جا بگزینی برای دیوانسالاران مسلمان ایرانی باشند. اما از آنجا که همواره، در جامعه ایرانی به عنوان عناصر بیگانه و دارای

عقاید جادویی و کفرآمیز به شمار می آمدند، هرگز نتوانستند از چارچوب و دیواره های معابد به خارج از دایره خود نفوذ کنند و سرانجام با نطف حمایت ایلخان و کمی سختگیری بکلی از میان رفتند.

ب - یهودیان

۱ - سابقه تاریخی یهود در نزد اقوام مغول

در میان قبایل آسیایی که با ترکان نزدیکی داشتند، خزرها تنها قومی بودند که رهبران و نخبگان آنان دارای مذهب یهود بودند.^(۱۷) مسعودی می گوید که در زمان خلافت هارون الرشید (۲۰۵-۱۸۵ هـ ق / ۸۰۶-۷۸۶ م) خاقان و اشراف خزر به مذهب یهود گرویده بودند و چون امپراتور بیزانس (رومن لکاپن ۹۲۴-۹۱۹ م / ۳۴۳-۳۱۸ هـ ق) در صدد اذیت و آزار یهودیان برآمد، عده بسیاری از آنها به خزرها پناه بردند. سالها بعد ابن بطوطه، جهانگرد مراکشی، در شهر قیصریه (شمال خزرها) از یک نفر یهودی در آن مکان یاد می کند.^(۱۸) رواج یهودیت در عصر مغول از روی فرامینی که درباره مالیاتها صادر می شده، معلوم می گردد.

منگوقاآن سومین امپراتور مغول، یهودیان را مجبور به پرداخت مالیات کرده بود.^(۱۹) منابع فارسی عصر مغول بیشتر از این اطلاعاتی در اختیار ما نمی گذارند.

۲ - یهودیان ایران و ایلخانان مغول

اگرچه در حضور قبایل یهود در ایران، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد؛ مع ذلک گزارش منابع یهودی درباره تعداد آنها را نیز باید با تردید نگاه کرد. حضور یهودیان به عنوان طبیب، تاجر و صنعتگر در شهرهای همدان، اصفهان، نهاوند، شیراز و نیشابور همواره مسلم بوده است.^(۲۰)

بنیامین بن جناح (۱۱۷۳-۱۱۶۴ م) خاخام جهانگرد یهود، از حضور هفت هزار یهودی و چهارده کیسه در شوش (کنار قبر دانیال نبی) و از چهل هزار یهودی در نهاوند و سی هزار در

همدان و ۷۵ هزار در نیشابور یاد می‌کند. (گابریل ص ۵۱) از همچنین از ۲۸ کنیسه در بغداد خبر می‌دهد. (۲۱)

ربی پتخیا که در سالهای ۱۱۸۰ و ۱۱۸۶ م. از ایران دبدن کرده بود، به حضور گسترده آنان اشاره دارد و از مدارس، رهبران یهود و سایر اطلاعات مربوط به آنان سخن می‌گوید. (۲۲)

یهودیان بسیاری در زمان حمله مغول در شهرهای ایران حضور داشتند و بسیاری از آنان نیز طی قتل عامهای مغولان از بین رفتند.

از زمان استقرار حکومت مغولی ایران، یهودیان به عنوان یک اقلیت قومی و مذهبی به دنبال جایگاه ویژه‌ای بودند. علت عمده این امر تلاش مغولان برای انهدام اسلام در ایران و سایر کشورهای همسایه بود؛ چه در این صورت مغولان موفق می‌شدند خطراتی که بعدها می‌توانست آنها را تهدید کند، از بین ببرند. آنان در وهله اول از مسیحیان در هدم خلافت اسلامی بغداد و استحکامات فدائیان اسماعیلی بهره جستند و در وهله دوم از بودائیان و یهودیان در سازماندهی امپراتوری خود بهره جستند. اگر چه این بهره در نهایت به نمر نشست و عاقبت بدست مسلمانان افتاد؛ اما تکیه بر اقلیتهای نژادی و مذهبی در این ایام، اهمیت ویژه‌ای یافت. در میان شخصیت‌هایی که نقش عمده‌ای را در عصر ایلخانان ایفا کرده‌اند، باید از سعدالدوله یهودی که از اهالی ابهر بود، نام برد.

نام عبری وی مُردخای بن الحریبه (کهن صدق) بود. وی پس از قتل جوینی به مقام وزارت رسید. وزارت او با همدستی جمعی از پزشکان یهود دربر ارغون صورت گرفت. علت اصلی انتخاب وی رکود اقتصادی دربار و خزانه خالی مغول بود که این روکود به دنبال توطئه‌هایی صورت گرفت که منجر به قتل افرادی از خاندانهای دیوانسالار ایرانی گردید. (۲۳)

سعدالدوله اولین بار بر اثر مداوای ارغون‌خان به دربار راه یافت و مجدداً به عنوان مأمور مالی (مستوفی) بغداد انتخاب گردید و چون در جمع‌آوری مالیاتها موفق بود، در اندک مدتی به وزارت برگزیده شد. سعدالدوله تمام مشاغل مهم دولتی را به نزدیکان خویش سپرد و از این

طریق یهودیان زیادی را وارد دستگاه امپراتوری ایلخانی کرد. افراد زیادی که او انتخاب کرد، ولایات متعددی را در تصرف خود گرفتند؛ از جمله بغداد، فارس، دیاربکر، تبریز و نواحی دیگر آذربایجان.

یهودیانی که طبقه جدید حکومتگر عصر ایلخانی را تشکیل دادند، ظاهراً به توصیه‌های سعدالدوله، راه عدالت و انصاف را در پیش گرفتند. این اقدامات به این دلیل صورت می‌گرفت که سعدالدوله بتواند در پرتو آن به خویشاوندان و سایر یهودیان میدان عمل داده و ضمناً آنها را با اعتراضات توده‌های مردم روبرو نکند و هم بتواند بتدریج با اتکاء به نیروی مغولان، به حیطه سیاسی اسلام خاتمه دهد.

سعدالدوله رسماً دخالت مسلمانان ایرانی را در امور مملکت و مناصب عالی، ممنوع اعلام کرد^(۲۴) و تا جایی پیش رفت که مانع رفت و آمد مسلمانان در اردو می‌شد.^(۲۵)

منابع فارسی نقل می‌کنند که سعدالدوله به اتفاق ارغون، زمینه را برای تخریب کعبه و خلق پیامبر جدید از مغول آماده می‌کردند. در این باره صدر جهان در خاطرات خود که برای وصف نقل کرده بود، گفته بود که در اثناء آن حال، در راه با سعدالدوله اتفاق ملاقات افتاد. از او در امری مشورت خواستم؛ سعدالدوله فرود آمد و مرا به خلوت کشید و پس از بیان مقدمه‌ای، محضری به من نشان داد که به دنبال سخنان پوچ و بی‌مقدار، نبوت راحق ارغون اثبات می‌کرد. صدر جهان گفت که سعدالدوله از من خواست که من هم تصدیق نبوت کنم... من گفتم که به دوستی تو اعتماد فراوان دارم؛ از تو می‌خواهم مرا فراموش کنی که من بر این داستان رضا ندم.^(۲۶)

خواندمیر نیز می‌نویسد: «سعدالدوله به ارغون قرار گذاشت که کعبه را بتکده سازد و مردم را بر پرستش بتان‌الزام کند و بدین اندیشه برای یهودیان عرب نامه نوشت و از آنها در مورد فرستادن سپاه مغول به آن دیار استفسار کرد و برای این منظور فرمود تا در بغداد سفینه‌ها بسازند و چوب و تخت آنها را از باغ یتیمان و یا خانه خلفا آوردند.»^(۲۷)

همچنین این منابع، از لیستی سخن به میان می‌آورند که توسط سعدالدوله و همداستانش تهیه

شده بود و افرادی از بزرگان کشور و علمای مسلمان باید به قتل می‌رسیدند.

ارغون قبل از آنکه تصمیم به اجرای این برنامه بگیرد، درصدد برآمد تا از طریق بخشیان بودایی، اهی برای طولانی‌تر کردن عمرش بیابد. چله‌نشینی و ریاضت وی سبب رنجوری او شد و در مدن طولانی مریضی وی، مداوای پزشکی سعدالدوله مؤثر واقع نشد و ایلخان مرد.

مرگ زودرس خان به نقشه‌های سعدالدوله پایان داد. در واقع سعدالدوله با اقداماتی که انجام داده بود، از قبل برای خود دشمنانی را در میان اقشار مختلف جامعه فراهم آورده بود؛ چه به دلیل مخالفت‌های او با مسلمانان و قتل خاندانهای دیوانسالاران ایرانی و چه به دلیل اقدامات اقتصادی او، که عملاً مشکلات زیادی را برای سران فتودال و نظامی مغول ایجاد کرده بود. از همین رو، بلافاصله پس از مرگ ارغون، سران مغول اقدام به دستگیری او کرده و او را به قتل رساندند. قتل او تنها توسط مغولان صورت گرفت و بلافاصله محلهٔ یهودیان و همچنین خانه‌های مسلمانانی که در همسایگی آنان بود، توسط مغولان غارت شد و عده‌ای از بزرگان یهود به قتل رسیدند.^(۲۸) تنها در شیراز، که شمس‌الدوله یهود رفتار معتدلی در پیش گرفته بود، یهودیان از قتل و غارت رهایی یافتند. بدین گونه با پایان یافتن حکومت ارغون، یهودیان و سایر اقلیتها از گردونهٔ قدرت خارج شدند و بسیاری از آنان در عصر غازان و جانشینان وی به اسلام روی آوردند.

در میان یهودیان، ما به تعدادی شاعر در این عصر برمی‌خوریم که از خود اشعاری به زبان فارسی به یادگار گذاشته‌اند. همچنین بزرگترین و معروف‌ترین وزیر عصر ایلخانی؛ یعنی رشیدالدین فضل‌ا... همدانی را یهودی می‌دانند و مخالفانش همواره از او به عنوان رشیدالدوله یاد کرده‌اند. اگر چه همهٔ منابع، در اصل یهودی او شکی ندارند؛ ولی غالب آنان بر اسلام آوردن وی تصریح دارند. با این وجود، سالها پس از مرگ وی، محله‌اش به عنوان یهودی بودن غارت شد و قبر او توسط فرزند دیوانهٔ تیمورلنگ ویران گردید.

حبیب لوی، مورخ یهودی معاصر، طی جدولی با اغراق و بزرگ‌نمایی، میزان صدمات وارده بر یهود را به این صورت نقل می‌کند: «یهودیان کشته شده در حمله چنگیز مجموعاً ۳۰ هزار نفر،

کشته شدگان بعد از قتل سعدالدوله ۵۰ هزار نفر و مقتولین و تغییر مذهب داده شده گان عصر غازان ۱۰۰ هزار نفر.^(۲۹)

نتیجه

مغولان اگرچه عموماً بی سواد بودند و افکار آنان ناشی از جهل و خرافه بود، راهی جز اختیار آزادی مذاهب در سرزمینهای مفتوحه نداشتند؛ خصوصاً در ایران که به دلیل حاکمیت متعصبانه ترکان، همواره از نبودن فضای آزاد و مناسب برای رشد تفکرات مذهبی رنج می برد. در فضای آزاد و بازی که مغولان برای مذاهب گوناگون فراهم می آوردند، رقابتهای گسترده ای میان ادیان مختلف صورت گرفت. از یکسو شمنان مغول که دارای مذاهب ابتدایی بودند، در صدد کسب حمایت خاقانان برآمدند و از دیگر سو، بودائیان پس از غلبه مغولان بر چین، فرصت را مغتنم شمردند تا یکبار دیگر در سرتاسر شرق، دست به تبلیغ بزنند. آنان که مدافعان خوبی در میان مغولان یافته بودند، با ایجاد بتخانه های متعدد و با حمایت سران نظامی مغول، راه را برای گسترش اندیشه های بودایی هموار کردند و در این میان اقشار باسواد مغول این آیین را برگزیدند و آن را یگانه حربه وحدت اقوام مغول می دانستند و چنین رانمود می کردند که با رسمیت یافتن دین بودا در قلمرو مغولان، وحدت سیاسی نیز حاصل خواهد گردید. در کنار بودائیان سایر اقلیتهای مذهبی، از جمله مسیحیان و یهودیان تلاش می کردند تا از فضای آزاد سیاست مذهبی مغولان بهره جویند. در واقع این دو مذهب در تاریخ ایران هیچ گاه از موقعیت ویژه با اهمیتی برخوردار نبودند. از بدو ورود آیین یهود و مسیحیت به ایران، این ادیان به عنوان مذاهب خارجی و دشمن تلقی گردیدند و پیروان آنها در انزوا به سر می بردند و کمتر چهره ای از میان آنان به مناصب و مشاغل دولتی گماشته شد و برعکس، در برهه ای از تاریخ ایران مورد تعقیب نیز قرار می گرفتند. حکومتهای حاکم بر ایران نیز هرگز از آنان، نه به عنوان مشاور و نه به عنوان صاحبان مشاغل بهره نگرفته و از نیرو بخشیدن به آنان ابا می کردند و تنها با پیروزی مغولان بود که عصر طلایی مذاهب غیر اسلامی در ایران آغاز شد. در چنین شرایطی هرگونه تلاشی از جانب پیروان این مذاهب، طبیعی به نظر می رسید؛ لذا تلاشهای گسترده مسیحیان در همکاری با مغولان، در

جهت انهدام خلافت اسلامی صورت گرفت^(۳۰) و در کنار آنان یهودیانی را می‌یابیم که تلاش‌های وسیع و گسترده‌ای به منظور ترغیب ایلخانان به تغییر مذهب ایرانیان داشتند و شواهد تاریخی نشانگر همراهی اقشار زیادی از مغولان با برخی یهودیان است که شرح فعالیت‌های آنان را در همین مقاله ارائه دادیم. اما درخت استوار فرهنگ ایرانی منتج از اسلام، با این بادها گزندنی نیافت و برعکس، هوشیاری و حساسیتی را در تاریخ ایران پدید آورد که بلافاصله شاهد رشد جریان‌های اسلام‌گرا در تاریخ ایران می‌شویم. مقاومت‌های اسلامی در حاکمیت مغولان، از مقاومت فاطمه خاتون گرنه تا حروفیه و سربرداریه و بسیاری دیگر، حاصل تلاش‌های بی‌وقفه ایرانیان برای احیای مجدد اسلام بود و در چنین شرایطی است که ما شاهد رشد و ترقی مذهب تشیع هستیم. اولین تلاش‌های گسترده برای تبلیغ و تبیین این مذهب در عصر پایانی مغولان صورت می‌گیرد و این تلاش‌های موفق خود را در جنبش‌های مقاومت نشان می‌دهند و در تغییر مذهب ایلخانانی چون النجایتو مصداق می‌یابند.

منابع و یادداشتها

- ۱- کوشانها را به یوچه‌ها در غرب چین اطلاق می‌کند که دولت خود را در اوایل قرن اول میلادی تأسیس کردند. هتوهان شو حکایت می‌کند: رییس کوشانها که او را Kleagsieku-kie می‌نامند توانست با مطیع نمودن سایر ایالات یوچه، امپراتوری کوشان را بنیان‌گذاری کند. قدرت امپراتوری شامل غرب و مرکز افغانستان امروزی و نسیمی از شمال هندوستان، پنجاب و ماتورا بود. این امپراتوری تا حدود ۲۲۰ میلادی دوام داشت کوشانها و مهمترین سلطان آنان؛ یعنی کانیشکا نقش مهمی در توسعه و زویج کیش بود در آسیای مرکزی داشتند. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶، صص ۴۳۲-۴۲۱ و نیز؛ گروسه: امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر

- ۲- عطاملک جوینی، علاءالدین: تاریخ جهانگشا: به اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، لیدن، مطبعة بریل، جلد ۲، چاپ ایران، انتشارات بامداد، تهران، ۱۳۳۴، ص ۱۵۶ و سیفی هروی: تاریخ‌نامه هرات، به اهتمام صدیقی، کلکته، خیام، ۱۹۴۳، صص ۹۸-۹۹.
- ۳- رنه گروسه: همان کتاب، ص ۴۵۵.
- ۴- بیانی، شیرین: دین و دولت در ایران عهد مغول، جلد ۱، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۷۰.
- ۵- مرتضوی، منوچهر: مسایل عصر ایلخانان، انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تبریز، ۱۳۵۸، ص ۷۵.
- ۶- فضل... همدانی، رشیدالدین: جامع‌التواریخ، به اهتمام بهمن کریمی، جلد ۲، اقبال، تهران، ۱۳۳۸، ص ۷۲۰.
- ۷- افوشته‌ای نظری: نقاره‌الآثار، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۴۷.
- ۸- فضل... همدانی، رشیدالدین: همان کتاب، جلد ۱، ص ۴۰۰ و میرخواند: تاریخ روضةالصفاء، تهران، خیام، ۱۳۳۹، جلد ۵، ص ۸۱ و مستوفی قزوینی: تاریخ‌گزیده، امیرکبیر، ۱۳۳۹، ص ۵۸۴.
- ۹- غفاری کاشانی، احمد بن محمد: تاریخ نگارستان، به همت مدرس گیلانی، تهران، حافظ، ۱۳۴۰، ص ۲۵۱.
- ۱۰- فضل... همدانی، رشیدالدین، همان کتاب، جلد ۲، ص ۸۲۴.
- ۱۱- همان کتاب، جلد ۲، ص ۸۲۴، مفضل جلد ۱، ص ۳۷۲ و میرخواند، جلد ۵، ص ۱۰۸.
- ۱۲- گروسه: همان کتاب، ص ۶۱۹.
- ۱۳- رشیدالدین: همان کتاب، جلد ۲، صص ۹۰۲-۸۴۶.
- ۱۴- همان کتاب، ص ۲۵ و ص ۹۴.
- ۱۵- همان کتاب، جلد ۲، ص ۱۵۰.
- ۱۶- وصاف، همان کتاب، صص ۳۲۴ و ۳۲۷.

- ۱۷- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک : تاریخ گردیزی، به همت عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۴، ص ۵۷۵.
- ۱۸- ابن بطوطه: سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه دکتر محمدعلی موحد، تهران. علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، جلد ۲، ص ۳۶۹.
- ۱۹- جوینی. همان کتاب، جلد ۳، صص ۷۷-۷۸.
- ۲۰- ابن العبری: تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمدعلی تاج پور و حشمت‌ا... ریاضی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴، صص ۳۱۶ و ۳۱۱-۳۱۲.
- ۲۱- حیب لوی: تاریخ یهود ایران، تهران، یهود ابروخیم، جلد ۳، ۱۳۳۹، صص ۳۱-۳۴.
- ۲۲- همان کتاب، جلد ۳، صص ۴۳-۴۷.
- ۲۳- و صاف، همان کتاب، ص ۲۲۴.
- ۲۴- ابن فوطی: الحوادث الجامعه والتجارب النافعه فی مائه الساعه، بغداد، مطبعه فرات، ۱۳۵۱، ص ۴۷۱ و خواندمیر: دستورالوزراء، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۱۷، ص ۳۰۲.
- ۲۵- خواندمیر: دستورالوزراء، ص ۳۰۲.
- ۲۶- و صاف، همان کتاب، ص ۲۴۲.
- ۲۷- خواندمیر، همان کتاب، صص ۲۴۲-۲۴۳.
- ۲۸- و صاف، همان کتاب، ص ۲۴۷.
- ۲۹- لوی، همان کتاب، جلد ۳، جدول ضمیمه کتاب.
- ۳۰- نگاه کنید به مرادی، مسعود: مسیحیت شرقی و مغربان، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۹ و ۱۰، سال ۱۳۷۰، صص ۱۸۰-۱۵۸.